

# شعارها؛ آینهی تمام‌قد یا تصویر معوج؟

رضا جاسکی



شعارها؛ آینه‌ی تمام‌قد یا تصویر معوج؟

پرسش ساده است: آیا «شعارها... محتوی دگرگونی‌ها را پیشاپیش لو می‌دهند؟» آیا آن‌ها آینه‌ی تمام‌قدی هستند که نتایج یک انقلاب را به‌خوبی به ما نشان می‌دهند؟ این پرسش جدیدی در میان کنشگران و روشنفکران ایرانی نیست. مسلماً جنبش پرصلابت «زن، زندگی، آزادی» که با شعارهای فشرده و انقلابی‌اش روح تازه‌ای در جسم خفته‌ی ایران دمیده، بسیاری را در مقابل این پرسش قرار داده است. این سؤال در واقع پی‌آمد یک پرسش کلیدی دیگر است: آیا این خطر وجود ندارد که جنبش کنونی دچار همان سرنوشتی شود که جنبش انقلاب بهمن؟

در مورد تفاوت بین شعارهای جنبش ۱۴۰۱ و جنبش ۵۷-۵۶ همه اتفاق نظر دارند، اما در مورد رابطه بین این دو جنبش اتفاق نظر کم‌تر است. باین‌همه، طرح پرسش رابطه‌ی شعارها و پی‌آمدهای یک جنبش در شرایط فعلی نشانه‌ی پختگی و آمادگی بیشتر شرکت‌کنندگان امروز در مقایسه با جنبش بهمن است، زیرا رابطه‌ی این دو پس از انقلاب بهمن در میان شمار اندکی از روشنفکران به بحث گذاشته شد. قطعاً هر جنبشی در پی پاسخ‌گویی به پرسش‌های اساسی پیش روی خود است و می‌کوشد تا خود را از «بار سنگین گذشته» برهاند، ولی با وجود آن که برخی مایل هستند ارتباط جنبش کنونی را کاملاً با گذشته قطع کنند، نگرانی‌های موجود در مورد پی‌آمدهای جنبش بهمن نشان از آن دارد که کتمان ارتباط راه به جایی نمی‌برد. مسئله‌ی اصلی آن است که یک جنبش نوین خود را در باتلاق گذشته خفه نکند، بلکه با نگاه به آینده، تلاش کند از تجارب سودمند گذشته استفاده برد.<sup>۱</sup> واضح است که وظیفه‌ی کنشگران

<sup>۱</sup> تجربه‌ی مبارزات گذشته معانی متفاوتی برای نیروهای شرکت‌کننده در انقلاب داشت، اما این موضوعی است که گاه از طرف مخالفان نظام کنونی به فراموشی سپرده می‌شود. مثلاً «انقلاب ۵۷ انگار در تاریخ صفر شکل گرفت. بی‌این‌که تجربه‌ی در یاد مردمان از مشروطه و نهضت ملی مصدق مانده باشد. اتوپیای حکومت اسلامی و لذت جنگ مسلحانه که از سوی گروه‌هایی مثل فداییان خلق و مجاهدین تبلیغ می‌شد، همه‌ی آنچه از گذشته رسیده بود را در الزامی‌ری عاطفی می‌شست.» (رهبر، ۱۳۹۵) اما این فقط بخشی از واقعیت است، و مشارکت‌کنندگان انقلاب ایران دچار آرزایمر نشده بودند. آنها دقیقاً شکست‌های انقلاب مشروطه و نهضت ملی مصدق را در خاطر داشتند.

روشنفکران، غرب‌گرایی روشنفکران مشروطه را در خاطر داشتند و بسیاری از آنان به‌غلط به «غرب‌زدگی» رسیدند. روحانیت، تجربه‌ی فضل‌الله نوری و کاشانی را در یاد داشت و این بار برای گرفتن قدرت انحصاری

هر جنبشی آن است که بر ویژگی‌های منحصر به فرد جنبش خود تأکید نمایند، اما قطع ارتباط با گذشته نه فقط موجب تقویت آن نمی‌شود بلکه موجب حذف برخی از منابع مورد نیاز نیز می‌گردد.

برخی از دوستان در گذشته از بررسی شعارهای انقلاب ۵۷ به این نتیجه رسیدند که قطعاً «خشونت کلامی شعارهای انقلاب بهمن» نمی‌توانست به چیزی جز «نتایج خشونت‌بار» انقلاب ختم شود.<sup>۲</sup> البته این نتیجه‌ای بود که برخی سال‌ها بعد از انقلاب

و بدون حضور دیگران، خیزش برداشت. آیت‌الله خمینی اگرچه طرفدار مدرس بود، اما ولایت فقها در لباس جمهوری را آرزو داشت در حالی که مدرس خواهان سلطنت شاهان ضمن تبعیت آنها از قوانین شرع بود. حزب توده، شکست ناشی از عدم همکاری خود با مصدق را در خاطره داشت و از همان روز اول در خدمت جمهوری اسلامی در آمد. بسیاری از نکات پیش‌نویس اولیه‌ی قانون اساسی جمهوری اسلامی با توجه به قانون اساسی دوران مشروطیت نوشته شده بود. مردم و دیگر نیروهای سیاسی جوان‌تر، با توجه به شکست نهضت ملی مصدق و کودتای ۳۲ نه به پیام‌های شاه و نه به بختیار باور نکردند. سرچشمه‌ی اصلی شعارهای ضد امریکایی در انقلاب ایران شکست نهضت ملی نفت بود.

نیروهای مذهبی تحت رهبری آیت‌الله خمینی به یک اجماع تقریبی در مورد آینده و تفسیر گذشته رسیده بودند. در مقابل، در جناح مشتت نیروهای سکولار اوضاع بسیار ناامید کننده بود و هیچ‌یک از تجارب گذشته در مورد نقش منفی بخش بزرگی از روحانیت در جنبش‌های گذشته و ضرورت همکاری نیروهای دموکرات با یکدیگر برای گسترش و دفاع از آزادی‌های سیاسی و حقوق دموکراتیک مورد توجه کافی قرار نگرفت.

<sup>۲</sup> مثلاً خانم قهرمانی در نوشته‌ی خود «از پاییدن شهبانو تا زایاندن شاه» در مورد نسل انقلاب بهمن این پرسش را مطرح می‌کند که «چه بر سر این نسل رفت تا بر آن برآمد که برای داشتن گلستان، آتش بکارد؟» او با بررسی شعارهای هزل‌آمیز انقلاب به این نتیجه می‌رسد که مخالفان شاه با «ادبیاتی سرشار از خشونت، به نقد خشونت پرداخته‌اند و عجیب است که انتظار داشته‌اند چنین انتخابی، به چیزی جز تکرار خشونت و ماندگاری آن بینجامد...توسل به ابزار و ادبیات خشونت، به ماندگاری و زایایی و تثبیت آن می‌انجامد و راه را به سوی تغییرات سازنده پویا و مسالمت‌آمیز می‌بندد؛ چرا که نمی‌توان آتش کاشت و چیزی جز درو کردن آتش از کشته‌ی خود انتظار داشت.» آقای محمد رهبر نیز در نوشته‌ی مشابهی در بی‌بی‌سی فارسی، با عنوان «شعارهایی که انقلاب ایران را ساخت»، ضمن بررسی کوتاه شعارهای انقلاب به این نتیجه می‌رسد که مردم در انقلاب ایران از نقطه‌ی «صفر» آغاز کردند و «در اتوپیای حکومت اسلامی و لذت جنگ مسلحانه» تاریخ را به فراموشی سپردند. قانون اساسی مشروطه «دور انداخته شد»، «فرهنگ لمپنی و مردسالار» در شعارها موج می‌زد و «نتیجه همان شد که باید می‌شد».

به آن رسیدند یا آن را اعلام کردند، هر چند که جنبش‌ها همیشه مجبور به مقایسه‌ی خود با جنبش‌های مشابه هستند و از آن گریزی نیست. در جنبش کنونی این گرایش قابل‌درک وجود دارد که از هم‌اکنون پی‌آمدهای جنبش را بر اساس شعارهای اولیه‌ی آن تعیین کند و در مقابل مخالفان جنبش تاکید شود که سرنوشت انقلاب بهمن در انتظار جنبش فعلی نیست. این عملی کاملاً درست و بسیار قابل‌تحسین است و باید به آن ادامه داد. اما برای دفاع از جنبش کنونی، دادن امید و دمیدن روح شجاعت به حلول آن نیازی به سیاه‌نمایی تجارب گذشته نیست.

چندی قبل خانم سعیده کشاورزی در نوشته‌ی زیبا و جالبی، نظر ما را متوجه موضوع مهم شعراها و اهمیت آنها در جنبش «زن، زندگی، آزادی» نمود که این قلم از خواندن بسیاری از نکات مورد اشاره در آن لذت برد، اما با یکی از نکات کلیدی آن مشکل دارد. کشاورزی ضمن یادآوری برخی از شعارهای انقلاب بهمن از جمله به این نتیجه می‌رسد که «فریاد کردن شعارهای سرشار از گزاره‌های مردانه، گویی طنین و تمنای بر سر کار آوردن سازوکاری را دارد که همچنان بر پایه‌ی منطق "پدر-شاهی" استوار باشد.» (کشاورزی، ۱۴۰۱) و یا «با کمی دقت متوجه می‌شویم که شعارهای انقلاب ۵۷، پیش از وقوع انقلاب... نه‌تنها جایگاه فرودستی را که پس از انقلاب در انتظار زنان بوده، در گزاره‌های خود لو داده بودند که حتی الگوهای مجاز حضور زن را پیشاپیش تعیین کرده بودند! راوی شعارهای انقلاب ۵۷ مرد است. مردی که همان روزها فریاد زده بود: «ما پیرو قرآنیم، بی‌حجاب نمی‌خواهیم.» (همان‌جا). جای هیچ شک و تردیدی در این نکته که در جنبش ۵۷ مردان دست بالا را داشتند و آن منجر به یک حکومت مردسالار دینی شد وجود ندارد، اما تصویری که از روند انقلاب داده می‌شود، تمام واقعیت را بازتاب نمی‌دهد. انقلاب بهمن و شعارهای آن در طی ۱۶ ماه (از شب‌های شعر گوته در مهر ۱۳۵۶ تا بهمن ۱۳۵۷) فرازوفرودهای متعددی را از سر گذراند، و نیروهای آغازگر آن خود جزء مغلوبین بعدی بودند. انقلابی که بنا به گفته‌ی محمدرضا نیکفر یک «انقلاب دُوبنی» بود. چیزی که جای بحث آن در اینجا نیست. اما

---

هر دو نویسنده‌ی یاد شده در واقع نتیجه می‌گیرند که پیامدهای انقلاب را از همان ابتدا، از شعارهای انقلاب می‌شد حدس زد.

آن چه که برای جنبش کنونی اهمیت دارد، درک رابطه شعارهای جنبش و پی آمدهای بعدی آن و نیز اهمیت وجود و دگرگونی شعارها در طول جنبش است.

## ۱

یک شعار سیاسی موفق چه ویژگی‌هایی دارد؟ چند ویژگی که تقریباً همه بر سر آن توافق دارند را می‌توان به شرح زیر نام برد:

۱. ایجاز. یک شعار خوب شعاریست که به راحتی در خاطر بماند، کوتاه و مختصر.

۲. موزون و از ریتم خاص و تجانس زبانی که یادآور شعر است برخوردار باشد.

۳. نحوه‌ی صورت‌بندی آن شبیه کلمات قصار است هر چند که کلمه‌ی قصار نیست. مانند ضرب‌المثل زبانزد می‌گردد، می‌تواند هشداردهنده و یا فریادی برای درخواست کمک باشد.

۴. برخی از آن‌ها ذره‌ای شوخ‌طبعی و یا بازی با کلمات را در خود دارند.

۵. از پیچیدگی‌های زبان نهایت استفاده را برده باشد، اما باید به خاطر داشت که از آنها باید «در صحنه‌ی نبرد» و به هنگام فریاد زدن استفاده کرد. یک متن معمولی نیست که فقط خوانده شود. درست به همین خاطر است که در پشت بسیاری از شعارهای بزرگ یک شاعر باذوق گمنام قرار دارد. برای ساختن آن نیاز به یک قدرت تصور خارق‌العاده است.

۶. مانند هر وسیله‌ی ارتباطی دیگر محدود و مقید به محیط است و تحت تأثیر زمینه‌ی ارتباطی و نیروهای استفاده‌کننده، دچار تغییر و تحول می‌شود.

۷. هدف اصلی یک شعار، رساندن یک پیام به‌یادماندنی به مخاطبانش می‌باشد.

۸. بسته به مخاطبین، زبان آن انتخاب می‌شود.

بنابراین برای ارزیابی یک شعار سیاسی نمی‌توان بدون در نظر گرفتن لحظه‌ی تاریخی که آن شعار آفریده شده، و مخاطبانش قضاوت نمود. وظیفه‌ی یک شعار سیاسی فشرده کردن بسیاری از ایده‌های سیاسی با استفاده از کلمات موزون کوتاه و ساده‌ای است که در ذهن لانه می‌کنند و از خاطره‌ها زدوده نمی‌شوند. یک شعار سیاسی موفق قبل از آن که عقل را به کار گیرد از نیمه‌هشیاری مخاطبان استفاده می‌کند و از قدرت تخیل آنها به بهترین نحو موجود سود می‌برد.

فشرده‌گی و کوتاهی شعار یادآور جمله‌ی قصار است اما باید به خاطر داشت که لازمه‌ی درک یک جمله‌ی قصار حل یک پازل یا پیچیدگی معنایی آن جمله است، در حالی که هدف یک شعار سیاسی تهییج مردم است، از این رو، ادعا نمی‌کند که پندی پرارزش برای زندگی ندارد. مسلماً یک شعار به‌عنوان یک جمله‌ی فشرده می‌تواند حاوی اطلاعات زیادی باشد که بسیاری از آنها باید برای اغلب مخاطبان مستقیمش روشن باشند. هدف دادن صدا به چیزی که موجود است اما صدا ندارد و یا ایجاد چیزی است که وجود ندارد. جالب آن که در بسیاری از جنبش‌ها و انقلاب‌های بزرگ، مؤلفان شعارها سعی می‌کنند بعضی از ایده‌ها را در سه کلمه خلاصه کنند. معروف‌ترین این شعارها، «آزادی، برابری، برادری» در انقلاب فرانسه بود.<sup>۳</sup> شعار معروف انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، «همه‌ی قدرت به شوراهای» نیز به زبان روسی متشکل از سه کلمه بود.<sup>۴</sup> بنابراین بسیاری

<sup>۳</sup> شعاری که با انقلاب فرانسه پیوند ناگسستنی خورده است، فقط یک شعار در میان شعارهای دیگر مانند «آزادی، اتحاد، برابری»، «آزادی، برابری، عدالت»، «آزادی، خرد، برابری»... بود. گفته می‌شود قبل از روبسپیر، مومورو ناشر معروف انقلابی، از شعار «اتحاد، تجزیه‌ناپذیری جمهوری؛ آزادی، برابری، برادری یا مرگ» استفاده می‌کرد. پس از انقلاب شعار «آزادی، برابری، برادری یا مرگ» به‌تدریج مرسوم گشت و بخش «یا مرگ» آن پس از چندی به خاطر نامناسب بودن حذف شد. در هر حال با استناد به اسناد تاریخی، اولین بار روبسپیر در سخنرانی خود در سال ۱۷۹۰ در مورد سازماندهی گارد ملی از «آزادی، برابری، برادری» استفاده کرد.

<sup>۴</sup> شعار «همه‌ی قدرت به شوراهای» بسیار فشرده، و قابل فهم از سوی همه نیروهای انقلابی در کشمکش‌های سیاسی ۱۹۱۷ بود. در پشت آن اختلافات درونی بلشویک‌ها نیز حضور جدی داشت. با این حال، در زبان روسی از سه کلمه تشکیل شده است: «وسییا ولاست سوویتم». آن قدر کوتاه بود که بر روی هر پلاکاردی به‌راحتی جا می‌گرفت. آن قدر گسترده که قابل استفاده در موقعیت‌ها و زمینه‌های

از مؤلفان تلاش دارند تا شعارهای سیاسی ایجابی خود را معمولاً- اگر چه نه لزوماً- در سه کلمه خلاصه کنند. از این رو، شعار اصلی جنبش کنونی نیز که از مبارزان کرد در ترکیه و سوریه وام گرفته شده است، این «قاعده» را حفظ کرده است.

بایستی شعارها را به مقوله‌های متفاوتی تقسیم کرد. به جز شعارهای سیاسی که هدفشان بیان خواسته‌ی مشخصی است، شعارهای دیگری نیز وجود دارند، از جمله شعارهای مقاومت. در میان شعارهای مقاومت، دو نوع شعار به چشم می‌خورد. شعارهای حماسی و شعارهای هجوآمیز. وظیفه‌ی اصلی شعارهای حماسی، دعوت مردم به صف تظاهرات کنندگان است. مثلاً شعار «نترسید نترسید ما همه با هم هستیم» در جرگه‌ی شعارهای مقاومت قرار دارد. یاد شهیدان و ستایش از فداکاری‌های آنان یکی از راه‌های دعوت به مقاومت با وجود سختی‌های فراوان است. خواندن شعرها و شعرهایی که نوید پیروزی را در آینده‌ی نزدیک می‌دهند نیز در عمل دعوت به استقامت است. بنا به گفته‌ی محمد مختاری ۱۰٪ شعارهای انقلاب بهمن شعارهای حماسی و تهییجی بودند. (مختاری، ۱۳۵۸) شعارهای حماسی اکثراً تکیه بر خصوصیات مثبت، شجاعت، همبستگی، تکیه بر ارزش‌های مثبت در فرهنگ، دعوت به ادامه‌ی راه شخصیت‌های بزرگ گذشته دارند. در این شعارها معنی کلمات اهمیت کم‌تری دارند، آنچه بیشتر مهم است عمل کرد آنها در مارش است.

اما نوع دیگر شعارها هجو است. در هجو همه چیز جنبه‌ی منفی دارد، به «دشمن» توهین می‌شود. از آن‌جا که هدف آن اهانت به فرد یا افراد به‌خصوصی است می‌توان آن را نوعی از نفرت‌پراکنی در نظر گرفت. اگر در شعارهای حماسی، هدف بسیج نیرو و تقویت همبستگی در راه رسیدن به آرمان‌های مشترک است، در هجو هدف اصلی پراکنده کردن نیروهای دشمن است. در ایران و در بسیاری از کشورهای منطقه توهین به مقامات جرم محسوب می‌شود. به کسی بیش از همه توهین می‌شود که معترضان او را مانع اصلی در راه رسیدن به اهداف جمعی خود می‌دانند. در گذشته شاه بود، در جنبش سبز احمدی‌نژاد و در خیزش‌های پس از دی ۱۳۹۶ تا امروز، رهبر جمهوری

---

کاملاً متفاوت بود. آن قدر عمیق که در پشت آن دریایی از اختلافات استراتژیکی و تاکتیکی قرار داشت. آن قدر ظریف، که بدون آن آشکارا خواهان سرنگونی حکومت موقت شود، آن را از قدرت خلع می‌کرد.

اسلامی. به همین ترتیب، نیروهای نظامی و اطلاعاتی نیز می‌توانند مورد حمله قرار گیرند.

از آن‌جا که مقامات و رسانه‌های دولتی برای تحقیر مخالفان، آن‌ها را جاسوس، دزد، رشوه‌خوار، خس و خاشاک... خطاب می‌کنند، همان اتهامات نیز از سوی آنها متوجه مقامات عالی کشور می‌شود. اما شعارها فقط در حد «فحش‌های قانونی» باقی نمی‌مانند بلکه در موارد زیادی، بنا بر ارزش‌های اخلاقی جامعه، آنها در معرض اتهامات اخلاقی نیز قرار می‌گیرند. یکی از دلایل چنین اتهاماتی، تصویر زاهدانه و غیرواقعی است که از این رهبران ترسیم شده است. هدف حملات هجوآمیز به رهبران نه تغییر رفتار بلکه ضربه زدن به افتخارات داشته و نداشته‌ی فرد مورد حمله است، تا از این طریق شایستگی رهبری او زیر سؤال رود. رهبرانی که سال‌ها در مورد «غیرت و مردانگی» شان نوشته شده، یا آن‌هایی که به «پدر ملت»، «همسری فداکار»، «فردی زاهد»... تشبیه شده‌اند به بدترین وجهی مجازات می‌شوند. بسیاری از توهین‌ها مبتنی بر واقعیت هستند، برخی هم نه. اما زمانی که توهین‌ها پراکنده شدند، دیگر امکان تغییر آنها وجود ندارد. تمام تابوهای قبلی شکسته می‌شوند. شعار «بی‌شرف» یکی از شعارهایی است که هدف آن تضعیف روحیه‌ی نیروی نظامی است. همین موضوع در مورد شعار «هیز تویی، هرزه تویی، زن آزاده منم!» نیز به شکلی صادق است. باید توجه داشت که یک شعار را می‌توان در مقوله‌های مختلفی دسته‌بندی کرد. این شعار همان‌طور که خانم کشاورزی تاکید دارند، آزادی و هرزگی را کاملاً از هم جدا می‌سازد.

## ۲

در جامعه‌ی مردانه، جایی که شجاعت مترادف با «غیرت مردانه» است-حتی زمانی که بسیاری از شخصیت‌های زن در دوران جمهوری اسلامی بارها نشان داده‌اند بزرگ‌ترین مظهر شجاعت و بلاغت کشور هستند، گاه از کلماتی استفاده می‌شود که بازتولید صفات نامناسب جنسیتی است. با وجود این باید در نظر داشت که هدف هجو، زدن بدترین اهانتی است که فرد مورد اهانت می‌تواند در مورد خود تصور کند. در این راه اگر از کلماتی چون دزد، سگ و یا امثالهم استفاده می‌شود، هدف نه توهین به دزد



و یا سگ... بلکه فرد مورد حمله است. مسلماً، نیروهای سیاسی باید در مورد استفاده از چنین کلماتی هشدار دهند، اما باید به خاطر داشت که چنین شعارهایی در گذشته وجود داشته، و هر چند امروز دامنه‌ی استفاده از کلمات نامناسب کاسته شده، اما باز هم وجود خواهد داشت.

تجربه‌ی نه فقط ایران بلکه بهار عربی نیز نشان می‌دهد، در مواقعی که نیروهای نظامی به‌سختی با تظاهرات‌کنندگان برخورد می‌کنند، تعداد شعارهای هجوآمیز و فحش‌های رکیک افزایش می‌یابد. در چنین شرایطی استفاده از فحش‌های جنسیتی بیشتر رایج می‌شود. هدف این شعارها بیان خواسته‌ی معینی نیست. آن‌ها هیچ نیرویی را به سوی معترضان جلب نمی‌کنند. هر چه تظاهرات مردانه‌تر، محدودتر و بسته‌تر باشد، حجم این شعارها بیشتر می‌گردد.

چرا امروز جوانان، از دختر و پسر، به هنگام حمله یا تهدید نیروهای انتظامی شعار «بی‌شرف» را سر می‌دهند؟ برخی از انقلابیون دیروز، با تکیه بر تجربه‌ی تلخ انقلاب بهمن به این نتیجه رسیده‌اند که نتایج انقلاب بهمن، نتیجه‌ی مستقیم استفاده از شعارهای «مرگ بر...» و گیر کردن در چرخه‌ی خشونت بود. امروز بسیاری در مورد آن که خشونت کلامی می‌تواند، اما نه لزوماً، به خشونت فیزیکی ختم شود، توافق دارند. درواقع استدلال بر این پایه قرار دارد که اگر به فرایند خشونت‌های فیزیکی نگاه شود، به‌خوبی آشکار می‌گردد که خشونت کلامی، در موارد زیادی پیش‌درآمد خشونت فیزیکی بوده است. برخی با معکوس کردن این فرایند به این نتیجه می‌رسند که همه‌ی خشونت‌های کلامی به خشونت فیزیکی ختم می‌شوند، چیزی که دارنده‌ی این قلم نسبت به آن شک دارد. این به معنی دفاع از خشونت کلامی نیست، بلکه تأکید بر این نکته است که بسیاری از نزاع‌های کلامی در همان حد باقی می‌مانند و در موارد معینی آنها مانع خشونت فیزیکی می‌گردند.

دلیل دیگری که بر علیه منتقدین بالا وجود دارد این است که در انقلاب بهمن چرخه‌های متفاوتی از خشونت وجود داشت. نشان دادن چرخه‌های متفاوت خشونت به معنی وجود ارتباط مستقیم آنها نیست. مسلماً این به معنی نفی این نیست که خشونت در هر شکل آن می‌تواند زاینده‌ی خشونت‌های بدتری گردد و نیروهای آگاه باید سعی کنند تا جای ممکن مانع گسترش خشونت شوند. اما، گاهی تقلیل خشونت فیزیکی به

شعارها؛ آینه‌ی تمام‌قد یا تصویر معوج؟

خشونت کلامی، گامی در جهت درست است. هدف نهایی کاهش خشونت، از جمله خشونت کلامی است، اما محکوم کردن کسی که در مقابله با گلوله انزجار خود را با ناسزا بیان می‌کند، چشم بستن بر واقعیت تلخ مبارزه‌ی نابرابر در خیابان است.

قطعاً به هنگام تظاهرات، گروه‌های افراطی وجود دارند که خواهان افزایش خشونت و تقابل هستند، این پدیده فقط سیاسی نبوده و حتی در اماکن ورزشی در بسیاری از کشورهای دنیا دیده می‌شود. با این فرض که اکثریت مردم معترض چنین تمایلاتی ندارند، می‌توان در اینجا، این پدیده‌ی فرعی را نادیده گرفت.

در بهار عربی، در تونس و به‌ویژه مصر شعاری به شعار اصلی تظاهرات‌کنندگان بدل گشت که برخلاف انقلاب ۵۷ ایران در آن کلمه‌ی «مرگ» وجود نداشت اما پیام آن هم برای مردم و هم صاحبان حکومت مضمونی کاملاً روشن داشت. البته تحولات مصر در طی ۱۸ روز صورت گرفت و عمر آن در مقابل دوران ۱۶ ماهه‌ی انقلاب ایران (شب‌های گوته مهر ۱۳۵۶ تا بهمن ۱۳۵۷) بسیار کوتاه بود.

شعار «الشعب يريد اسقاط النظام» یعنی «ملت سقوط نظام را می‌خواهد»، نخستین بار در تونس به کار گرفته شد اما جهانیان با آن از طریق مصر آشنا شدند. آوازه‌ی این شعار چنان در دنیا پیچید که حتی در جنبش تسخیر وال استریت نیز به کار گرفته شد. چرا این شعار ظاهراً ساده که موزون است اما قافیه ندارد توانست به نیروی بسیج‌کننده‌ی مردم مصر بدل گردد؟ زیرا بیانگر خواست تغییر بنیادی نظام بود و مؤلف اصلی این شعار ابوالقاسم شابی، یک شاعر معروف تونسی-مصری بود.<sup>۵</sup>

<sup>۵</sup> این شعار دارای تاریخی طولانی بود که مردم کشورهای عربی، به‌ویژه مردم تونس با آن آشنایی داشتند. از سوی دیگر، حاوی پیامی نو بود. ترکیبی از کهنه و نو! ابوالقاسم شابی شاعر نوگرای تونسی بود که در ۲۵ سالگی در اثر ابتلا به سل درگذشت. در ابتدا، آثار او در مصر به چاپ رسیدند. او برخلاف آنچه در بعضی از مقالات گفته می‌شود شاعر سیاسی نبود و بسیاری از منتقدین ادبی او را در زمره‌ی شاعران اگزیستانسیالیست قرار می‌دهند که بیشتر در مورد عشق، زندگی، مرگ و طبیعت شعر می‌سرود. شعار یادشده بر اساس قسمتی از شعر پایین، به‌نام «عزم زندگی» است:

اگر مردم بخواهند زندگی کنند، سرنوشت ناگزیر است خواسته‌ی آنها را اجابت کند  
و بر شب است که به صبح انجامد، و بر زنجیرها و قیدهاست که درهم شکسته شوند  
و هر آن‌که شور و شوق زندگی او را در بر نمی‌گیرد، در فضای زندگی فنا و محو می‌شود.

حوادث مصر در ادامه‌ی اعتراضات تونس بود. شابی در مصر زندگی می‌کرد و اشعارش در آنجا منتشر می‌شدند. بهار عربی، بهار همه‌ی کشورهای عربی بود. در مصر نیز شعار «مردم سقوط نظام را می‌خواهند» (یا «ملت سقوط نظام را می‌خواهد») با خواسته‌ی انقلابیون تطبیق داشت. در نتیجه، تصمیم در مورد به‌کار بردن یک شعار خوب که موجب همبستگی اعراب نیز می‌شد، زیاد سخت نبود، به‌ویژه آن‌که اسلام‌گرایان هنوز در صحنه حضور جدی نداشتند.

اما آیا این موضوع موجب از بین رفتن شعارهای «مرگ بر...» شد؟ در مصر هم، با افزایش خشونت دولتی در مقابل تظاهرکنندگان، نوع شعارها دگرگون شد. گروه‌های هوادار فوتبال برای حفاظت تظاهرکنندگان فراخوانده شدند. با افزایش خشونت پلیس، اذیت و آزار معترضان به‌ویژه زنان، شعارهای هجوآمیز، گاه مملو از فحش‌های جنسی، نیز شکل گرفتند. بار دیگر نشان داده شد که با افزایش خشونت پلیس، خشونت کلامی و گاه آتش زدن اماکن عمومی و ماشین‌های پلیس، سنگ‌اندازی و... نیز افزایش می‌یابد. در جنبش سبز هم تعداد شعارهای هجوآمیز نسبت مستقیم با میزان خشونت فیزیکی نیروهای دولتی داشت. شاعران گمنام خیابانی زیادی وجود دارند که نه فقط سراینده‌ی شعارهای سیاسی یا حماسی بلکه هجوآمیز هم هستند.

برای غلبه بر ترس و برای مقابله با خشونت پلیس، هم نیاز به مستحکم کردن

هر فرد تحصیل‌کرده‌ی نه‌فقط تونسی بلکه عرب این چند بیت را از شابی می‌شناسد. اما چگونه می‌توان اشعار سهراب سپهری را وارد یک شعار سیاسی موفق نمود؟ بعد از جنگ جهانی دوم، ناسیونالیست‌های تونسی به دنبال عربی کردن فرهنگ تونس بودند. دو دهه پس از مرگ شابی دیوان شعر او به چاپ رسید و در کتاب‌های درسی، به مقام یک شاعر ملی ارتقا یافت. کمی قبل از آن، بیت اول شعر بالا در سرود ملی تونس به نام «مدافعان کشور» به کار گرفته شد. شعر اصلی را شاعر سوری-مصری مصطفی صادق رافعی نوشت و بیت «اگر مردم بخواهند» را که قافیه ندارد وارد سرود کرد. از این طریق، قبل از انقلاب تونس، مردم با این کلمات آشنایی داشتند. البته سرود ملی تونس بارها با رفتن یک دیکتاتور و آمدن دیگری دچار تغییر و تحول شد اما شابی همچنان شاعر ملی باقی ماند.

انقلابیون تونس آگاهانه کلمه‌ی شرطی «اگر» را حذف کردند و آن را به «مردم می‌خواهند» بدل نمودند. با جدا کردن مردم و خواستن از سرود ملی و حذف بقیه‌ی عناصر آن ریتم آن نیز دچار تغییر شد. در نتیجه یک شعار قدیمی-نو که هم با شاعر ملی رابطه داشت، هم از سرود ملی مجزا بود، هم خواسته‌ی کاملاً روشنی را مطرح می‌کرد، و هم عاری از کلمات «مرگ بر...» بود، زاده شد.

شعارها؛ آینه‌ی تمام‌قد یا تصویر معوج؟

صف معترضان از طریق شعارهای حماسی است و هم تضعیف روحیه‌ی نیروهای مهاجم از طریق تفرقه‌اندازی. هنگام تیراندازی ارتش، شعار «مرگ بر ارتش آدمکش» چیز عجیبی نیست. برای غلبه بر ترس و شکستن عظمت حکومت از طریق خندیدن به مقامات حاکم، با به‌کار گرفتن شعارهای هجوآمیز، نیز غیرعادی نیست. در این‌گونه موارد، شعار فقط چند جمله با یک مضمون معین نیست، بلکه فراتر از آن می‌رود. موجب فروریختن ترس می‌شود، فریادها بلندتر می‌شوند و گاه کلمات رکیک‌تر.

### ۳

آیا شعارها، بیانیه‌هایی‌انی، خودانگیخته و بی‌مقدمه هستند یا آن‌که درباره‌ی آنها مدت‌ها فکر شده است؟ از آنچه که تاکنون در مورد شعارهای سیاسی گفته شد، می‌دانیم آنها نه فقط آنی و خودبه‌خودی نیستند بلکه در مورد آنان کاملاً فکر می‌شود و هر کلمه‌ی آن چون طلا وزن می‌گردد. اما این امر در مورد شعارهای احزاب و گروه‌های سیاسی واقعیت دارد. احزاب اکثراً با توجه به خط‌مشی و برنامه‌ی سیاسی و نیز آرمان‌ها، فهرست بلندبالایی از خواسته‌های خود را تهیه می‌کنند. در مورد این خواسته‌ها بحث و تحلیل می‌شود. اگر شعار یا شعارهایی از بیرون قرض گرفته شوند، عواقب آن بررسی می‌گردد. به عبارت دیگر، احزاب و نیروهای سیاسی سال‌ها در انتظار به‌کار گرفتن شعارهای خود در میدان اصلی نبرد به‌سر برده‌اند. این شعارها با دقت بر روی پلاکاردها و دیوارها نوشته می‌شوند. اما همه‌ی این شعارها در فرایند مبارزه، زندگی خاص خود را دنبال می‌کنند و دچار تغییر و تحولات معینی می‌گردند.

بنا به گفته‌ی الیوت کولا، برای درک شعارهای سیاسی باید چند ویژگی آنها را در نظر گرفت. اول، شعارها بیان خودبه‌خودی خواسته‌های جمعی نیستند. آنها به گونه‌ای تدوین می‌شوند که چنین چیزی را القا کند. شعار از جهتی یک بیانیه زبانی-کرداری است، بدان معنا که فقط در پی انعکاس واقعیت نیست بلکه در پی ایجاد آن نیز هست. اهمیت چنین بیانیه‌ای فقط در آنچه اظهار می‌کند نیست، بلکه نحوه‌ی اظهار و این‌که در فرایند گفتن، ماشه‌ی چه تغییری را می‌تواند بکشد، نیز از اهمیت به‌سزایی برخوردار است. به عبارتی، شعار از جهتی می‌تواند صدای آن چیزی باشد که وجود دارد

اما صدایی از خود ندارد و یا این که چیز نویی ایجاد کند. بسیاری از مؤلفان شعرهای جدید سعی دارند تا از شعرها، آوازا و شعرهای قدیمی استفاده کنند. این ویژگی باعث می‌گردد که شعار به‌عنوان متنی بدون مؤلف معرفی شود.

دوم، شعار از کلمات تشکیل شده است اما فقط یک متن زبانی نیست. علت آن نیز روشن است. مردم در حال حرکت فریاد می‌زنند، آواز می‌خوانند و سعی می‌کنند با حرکات منظم، ریتم شعار را همراهی کنند. همراه با این حرکات، درست مانند تمرین یک نمایشنامه‌ی تئاتر، زیربوم آن تغییر می‌کند، به‌مرور کلمه‌ای حذف و یا تعدیل می‌شود. گروه‌های دیگر، در صورت نیاز ممکن است، در تظاهرات بعدی، قسمت دلخواه خود را کپی کنند.

سوم، ابهام از ویژگی‌های مهم شعرهای سیاسی است. این موضوع در بسیاری از شعرها، حتی آن‌هایی که مؤلفان اولیه دقت زیادی در استفاده از کلمات مناسب، برای رساندن پیامی کاملاً مشخص به خرج داده‌اند، نیز به چشم می‌خورد. این امر، کم‌تر در مورد شعرهای سلبی و بیشتر در مورد شعرهای ایجابی مشاهده می‌شود.

در فرایند انقلاب بهمن برخی از شعرها، بدون توجه به اهداف اولیه‌ی مولفان پس از آن که به گردش درآمدند دچار تغییرات فراوانی شدند. ابداع، کپی‌برداری، تغییر، استفاده از ریتم‌های جدید در فرایند شکل‌گیری شعرها امری طبیعی است. با این حال باید به خاطر داشت، شعرهایی پایدار می‌مانند و در اکثر تظاهرات تکرار می‌گردند که احزاب و نیروهای سیاسی معینی آنها را تبلیغ کنند.

تغییر شعرها، در بسیاری از موارد فقط بر اساس تغییر منطقه یا گروه سیاسی نیست. در شرایط مختلف سیاسی، یک شعار مشخص می‌تواند تغییر شکل دهد، مثلاً شعار:

این است شعار دولت دزدی غارت جنایت

در موقع حمله‌ی چماقداران به:

این است شعار دولت چماق به دست و غارت

تغییر شکل داد. اگر به برخی از شعارها دقت شود، می‌توان فرایند حوادث سیاسی را با تغییر شعرها حدس زد. مثلاً بنا به گفته‌ی محمد مختاری در اواسط انقلاب بهمن، شعرهای مربوط به حکومت نظامی یا ارتش، از ۷۱ شعار (به عبارت دیگر ۹ درصد از

شعارها؛ آینده‌ی تمام‌قد یا تصویر معوج؟

کل شعارها یعنی ۸۰۰ شعار موزونی که مختاری بررسی کرده بود (مربوط به ارتش، ۳۵ شعار یعنی نیمی از آنها درباره‌ی ضدیت با ارتش (۴۰،۵٪) بود. در ماه‌های آخر انقلاب ۱۶ شعار (۲٪) در مورد دوستی با ارتش، ۱۵ شعار مربوط به دعوت ارتشیان به سوی مردم (۲٪) و ۵ شعار (۱۰،۵٪) در جهت تفکیک عناصر خوب و بد ارتش بود. برخی از شعارها مدتی به کار گرفته شدند و ناگهان ناپدید شدند تا این که دوباره در جای دیگر و زمانی دیگر ظهور کنند.

در بسیاری از اعتراض‌ها، شعارهای سلبی مشخص و معین هستند، اما شعارهای ایجابی یا مشخص نیستند و یا این که از جهاتی دو پهلو هستند. این موضوع به‌ویژه در جنبش‌های غیر حزبی جدید، بیش از پیش به چشم می‌خورد. قطعاً شعارها باید بتوانند آنقدر مبهم باشند که جمع‌کثیری را دور خود جمع کنند. شعار «نان، صلح، زمین» به هنگام انقلاب اکتبر در روسیه توانست طبقات اجتماعی مختلف را بر سر سه کلمه‌ی مختلف پیوند دهد. اما چگونه «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» موفق به جلب عده‌ی زیادی گشت؟

این شعار به دو دلیل، موفقیت‌آمیز بود. هم زمانی طرح شد که روحانیت هژمونی خود را در میان نیروهای اسلامی تأمین کرده بود و هم آن‌قدر ناآشنا و مبهم بود که توانست نظر لیبرال‌ها و طرفداران شریعتی، مجاهدین و حتی حزب توده را به سمت خود جلب کند، و هم به‌نوعی ادامه‌ی گفتمان غرب‌زدگی بود. در انقلاب بهمن، خواسته‌های سیاسی و فرهنگی فراتر از خواسته‌های اقتصادی رفتند، هرچند که این امر به معنی کتمان نقش عوامل اقتصادی در بحران کشور نیست. باید توجه داشت که در آن زمان با توجه به نفوذ نظریه‌های مختلف وابستگی، واژه‌ی استقلال بار عظیم اقتصادی نیز داشت.

در آن هنگام نیروهای سکولار در اقلیت قرار داشتند. اگر شعار جمهوری اسلامی در ابتدای اعتراضات مطرح می‌شد مسلماً موفقیت کم‌تری برای روحانیت به همراه می‌آورد. آیت‌الله خمینی چند سال قبل از انقلاب، سلطنت را در طول تاریخ از زمان بنی‌امیه تا پهلوی مخالف سنن شیعی معرفی کرده بود، بنابراین گذار او به جمهوری خیلی غیرمترقبه نبود.

درست به خاطر ابهام در مفهوم جمهوری اسلامی بود، که فرد مسلمان معتقدی چون بازرگان که سال‌ها با روحانیت نشست و برخاست داشت نیز خود را مغبون روحانیت یافت. اما این موضوع بسیار عجیب نبود. طرفداران شریعتی در جمهوری اسلامی، حکومت بی‌طبقه‌ی توحیدی را یافتند، طرفداران سید قطب آمال خود را در این حکومت می‌دیدند، حجتیه‌ای‌ها بازگشت به صدر اسلام، جبهه‌ی ملی و نهضت آزادی یک جمهوری کاپیتالیستی بدون شاه که قوانین اسلامی در آن جاری بود... هرکس در آن باغ گل محبوبش را کاشته بود، فقط چپ‌گرایان و برخی از سکولاریست‌های ضد شاه و سلطنت‌طلب‌ها به «باغ عدن» راه نداشتند.

در بهار عربی مصر شعار «نان، آزادی، عدالت اجتماعی» یکی از مطالبات اصلی بود، اما مطمئناً گروه‌هایی که این شعارها را فریاد می‌زدند درک بسیار متفاوتی از هر سه کلمه، به‌ویژه آزادی و عدالت اجتماعی داشتند. تکرار یک شعار توسط گروه‌های متفاوت به معنی درک یکسان آنها از این شعارها نیست. برعکس، تکرار هرچه بیشتر یک شعار، خود ابهام بیشتری در مورد آن شعار می‌آفریند. جمهوری اسلامی خود نمونه‌ی بارز آن است. اولین نخست‌وزیر و اولین رئیس‌جمهور آن، با وجود نزدیکی به رهبری انقلاب، از جمله کسانی بودند که هر کدام درک متفاوتی از آن جمهوری داشتند. باز حتی اگر به تاریخ گذشته باز گردیم، مسلماً در روسیه درک اس. آر.های چپ (حزب سوسیالیست انقلابی) با بلشویک‌ها نسبت به شعار «همه‌ی قدرت به شوراها»، با وجود روشنی آن، بسیار متفاوت بود. درست به همین دلیل همه‌ی کسانی که دهه‌ها پس از انقلاب می‌خواهند فقط از شعارهای انقلاب نتایج آن را نتیجه‌گیرند، می‌توانند دچار اشتباه شوند.

استفاده‌ی زیاد از برخی از شعارها که مفهومی روشن دارند، نیز می‌توانند موفقیت شعار را در حاله‌ی ابهام قرار دهند. در مصر استفاده‌ی مکرر از شعار «مردم می‌خواهند»، آن را به یک شعار متناقض بی‌ارزش تبدیل کرد. در واقع علت اصلی آن بود که درک طبقات و اقشار مختلف از مردم متفاوت بود و واژه‌ی مردم را به شیوه‌ی خود تفسیر می‌کردند. تظاهرکنندگان از سویی خواهان سرنگونی رژیم شدند. پس از چندی در حمایت از ارتش عنوان شد «مردم و ارتش هم‌دست هستند» به عبارتی مردم هم خواهان سرنگونی نظام بودند و هم به حمایت از ارتش پرداختند. زمانی که ارتش به

شعارها؛ آینه‌ی تمام‌قد یا تصویر معوج؟

آن‌ها تیراندازی کرد، این پیام پس گرفته شد. در این موقع شعار «مردم خواهان عزت و احترام برای شهدای انقلاب هستند» مطرح گشت. موقع محاکمه‌ی مبارک، شعار «مردم خواهان حکم اعدام مبارک هستند» مد شد. به هنگام مخالفت با رئیس سازمان اطلاعات مصر این شعار به «مردم خواهان عزل مارشال هستند» و کمی بعد به «مردم خواهان پاکسازی وزارت اطلاعات هستند»، بدل گشت..... در نتیجه این نوع استفاده بدان‌جا کشید که عده‌ی زیادی انگشت به دهان مطرح کردند، بالاخره «مردم چه می‌خواهند؟» و کم‌کم یکی از خوانندگان رپ آوازی در مورد خواسته‌های مردم ساخت. در جنبش «زن، زندگی، آزادی» ترانه‌ی «برای» شروین حاجی‌پور توانست به‌خوبی بسیاری از خواسته‌های مردم را به شکل مختصر و زیبایی بیان کند.

#### ۴

در طول عمر جمهوری اسلامی، برخورد با شعارهای انقلاب بهمن از چند زاویه‌ی مختلف صورت گرفته است. در این نوشته به چند گروه مختلف به طور مختصر، اشاره می‌شود.

۱. برای برخی در بررسی فرایند شکل‌گیری انقلاب، مطالعه‌ی شعارها، «نشان می‌دهد که چه نیروهایی در مبارزه و مراحل مختلف آن مشارکت داشته‌اند. استراتژی‌شان و میزان کارایی و حدود عمل انقلابی‌شان چه بوده است. کدام گروه در آغاز و دوران حرکت آرام نهضت، و کدام گروه در فرجام و دوران حرکت رادیکال آن، کاربرد مشخص و تعیین‌کننده‌ای داشته است» (مختاری، بررسی شعارهای دوران قیام).

۲. برخی بنا بر آن‌چه در قبل گفته شد، بر اساس نتایج انقلاب به شعارهای انقلاب برگشته و نتیجه می‌گیرند که از همان ابتدا می‌شد نتایج انقلاب را حدس زد.

۳. کسانی چون مهندس مهدی بازرگان با بررسی شعارهای انقلاب و پی‌آمدهای آن، به این نتیجه می‌رسند که انقلاب به بیراهه رفته است.



۴. به نظر کسانی چون محمد حسین پناهی، نویسنده‌ی کتاب «جامعه‌شناسی انقلاب اسلامی» و یا فریبا شایگان که به «بررسی اهداف، ایده‌آل‌ها و ارزش‌های انقلاب اسلامی» پرداخته‌اند، هم شعارهای انقلاب، هم سخنان آیت‌الله خمینی و هم نتایج انقلاب، همه بر هم منطبق بودند. از این‌رو، هیچ کژروی در انقلاب رخ نداده است.

در میان چند گروه بالا، مختاری با بررسی ۸۰۰ شعار موزون- که بنا به گفته‌ی او با مراجعه به ۱۰۰۰ شعار جمع‌آوری شده توسط نورالدین بزرگمهر مقایسه و تکمیل گشته بود- به تحلیل آماری شعارهای انقلاب پرداخت. این تحلیل با وجود امکانات اندک آن زمان، هنوز هم بهترین تحلیل از شعارهای انقلاب محسوب می‌شود. مهدی بازرگان در کتاب «انقلاب ایران در دو حرکت» بر اساس نوارهای مانده از انقلاب، به درصدبندی شعارها پرداخت. و در نهایت پناهی با اضافه کردن دو سال به روند انقلاب، یعنی ۱۳۶۰-۱۳۵۸ به بررسی بیش از چهار هزار شعار می‌پردازد.

بازرگان با تکیه بر شعارها و پوستره‌های راه‌پیمایی‌های سه روز مهم مذهبی، یعنی عید فطر، تاسوعا و عاشورا شعارها را به چهار دسته تقسیم می‌کند:

۱. شعارهای ضد استبدادی. در حدود ۳۸ درصد
۲. انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی، در حدود ۳۱ درصد
۳. رهبری خمینی، در حدود ۱۶ درصد
۴. یاد گذشتگان، در حدود ۱۵ درصد

بنابراین او، اولاً چند حادثه‌ی معین در تهران را انتخاب می‌کند، دوم آن‌که، شعارها را به چهار دسته تقسیم می‌کند به طوری که همه‌ی مخالفان غیرمذهبی که در راه‌پیمایی‌های مزبور وجود داشتند کاملاً حذف شوند. در نهایت او سه دسته را یعنی نوجوانان، مارکسیسم و روحانیت را فاتحان انقلاب برمی‌شمرد. قطعاً هیچ‌کس در مورد رهبری روحانیت از شهریور ۵۷ به بعد اختلاف نظری ندارد، اما درباره‌ی دو مورد دیگر جای بحث و مجادله زیاد است. بازرگان ضمن گذری کوتاه در «تاریخ» فعالیت مارکسیست‌ها، مطرح می‌کند که آنها همیشه از انقلاب مشروطیت به بعد در صحنه‌ی مبارزه حضور داشته‌اند. اما به چه دلیل مارکسیست‌ها یکی از فاتحان انقلاب بودند؟ آنها

شعارها؛ آینده‌ی تمام‌قد با تصویر معوج؟

نه در شکل حزبی بلکه «به صورت عامل فرهنگی گسترده» در انقلاب پیروز شدند. او در مورد نشانه‌های پیروزی مارکسیسم می‌گوید:

«نشانه‌های این گرداندگی و پیروزی را در انقلاب اسلامی و به‌ویژه در حرکت روحیه‌های تخاصم، تضاد، تخریب و طرد می‌بینیم که جلوه‌ی عام داشته است، و در ابروهای درهم‌کشیده و مشت‌های به‌هم فشرده در فحش‌ها و مرگ بر فلان‌ها و «اعدام باید گردد»‌های یادگار توده‌ای‌ها که کم‌ترین سنخیت با ادب ایرانی و مخصوصاً با اخلاق اسلامی ندارد... ستیزه‌جویی ریشه‌کنی علیه سرمایه و زمین و بخش خصوصی... تصرف اراضی کلیه‌ی مالکین و غیرمحملی‌ها...» به عبارتی هر بی‌ادبی و جنایتی نتیجه‌ی نفوذ گفتمان مارکسیست‌ها بوده است، حتی «ابروهای درهم‌کشیده»!

کتاب بازرگان، «انقلاب در دو حرکت» اولین بار در تابستان ۱۳۶۳ منتشر می‌شود. این کتاب در اواخر ۱۳۶۲، وقتی که محمد خاتمی وزیر ارشاد بود، برای اجازه‌ی انتشار به وزارت ارشاد فرستاده شد و خاتمی اجازه انتشار آن را بلافاصله به محمد توسلی اعلام می‌کند. یک سال قبل از چاپ کتاب، رهبران حزب توده که از مخالفان اصلی نهضت آزادی بودند، مانند بسیاری دیگر از نیروهای اپوزیسیون پس از شکنجه در جلو دوربین‌های تلویزیونی حاضر شدند. با این حال، وی مدعی می‌شود که مارکسیست‌ها یکی از «فاتحان انقلاب» بودند.

او حتی اطلاعات درستی در مورد آمار طرفداران جمهوری اسلامی نمی‌تواند ارائه دهد. مدعی می‌گردد در همه‌پرسی جمهوری اسلامی، که در زمان نخست‌وزیری خود او برگزار شد، ۹۸ درصد مردم «با پای خودشان به حوزه‌ها رفتند و به‌دست خودشان ورقه‌ی مثبت در صندوق‌ها ریختند». در حالی که ۹۸ درصد شرکت‌کنندگان به جمهوری اسلامی رأی دادند. بسیاری در رفراندوم، بنا بر برخی آمار غیردولتی در حدود سی درصد، به دلایل متفاوت و نه فقط مخالفت فعال با حکومت جدید، در انتخابات شرکت نکردند. این رقمی است که او به عنوان رئیس دولت مسئول انتخابات، می‌بایست بهتر از هر کس دیگری می‌دانست.

وی مدعی می‌شود که عامل اصلی «تقسیم و تفرقه‌ی جامعه» مارکسیست‌ها بودند و قبل از آن، «ما در میان خودمان، جز معدود قلیلی از مارکسیست‌ها و مارکس‌صفتان،

ضدانقلاب نداشتیم» چپ‌ها «عناوینی از قبیل ضدانقلاب، طاغوتی، فئودال و غیره را وارد فرهنگ بعد از پیروزی جامعه‌ی ایران کردند. پس از آن‌که این اصطلاحات و تصورات داخل ذهن و زبان جوانان تند و مکتبی‌های ما گشت افشاگری‌ها و وصله‌زدن‌ها به وسیله‌ی خود مسلمان‌ها شروع گردید» بنابراین تخم نفاق و کج‌روی را مارکسیست‌ها در انقلاب کاشتند و «وحدت ۹۸ درصدی مردم ایران» که همه طرفدار جمهوری اسلامی بودند، را به‌هم زدند. از نظر او به‌جز حزب توده، «بعضی گروهک‌های چپ مانند تروتسکیست‌ها و چریک‌های فدایی اکثریت خود را مدافع انقلاب و جمهوری اسلامی و حتی مدافع ولایت فقیه و خط امام نشان می‌دادند تا امکان فعالیت آزاد داشته و هم برنامه‌هایشان را اجرا کنند و خط بدهند و هم به‌موقع مقتضی ضربه‌ی لازم را بزنند». نتیجه آن‌که، برای او به عنوان «رهبر لیبرال‌های ایران» مسأله‌ی آزادی سیاسی دگراندیشان، با هر نیت پلیدی، اصلاً اهمیتی نداشت. او تا آن‌جا پیش می‌رود که مدعی می‌گردد در زمان شاه مارکسیست‌ها از آزادی بیشتری نسبت به مذهبی‌ها برخوردار بودند و همه چیز را وارونه جلوه می‌دهد: «امریکایی‌ها و اروپایی‌ها به‌هیچ‌وجه بدشان نمی‌آید که تفکرات الحادی و مارکسیستی در میان ما رشد نماید، کما آن‌که در زمان شاه پیدا کردن کتاب‌های مارکسیستی راحت‌تر از کتاب‌های اسلامی نظیر طالقانی و شریعتی و غیره بود.» (بازرگان، ۱۳۶۳)

پناهی نیز با درهم‌آمیختن دو مرحله‌ی متفاوت یعنی مرحله‌ی قبل از سرنگونی نظام پادشاهی با مرحله‌ی تثبیت جمهوری اسلامی عملاً تجزیه و تحلیل خود را بسیار تضعیف کرده است. این امکان وجود داشت که با تکیه بر کار بزرگمهر و دیگران، شعارهای قبل از سرنگونی و پس از آن جدا می‌گشتند؛ البته اگر این کار بدون عمد، و نه به خاطر بهتر کردن آمار به نفع جمهوری اسلامی، صورت گرفته باشد. در صورت جدا کردن شعارها، امکان بررسی فرایند انقلاب از آغاز تا سرنگونی شاه و فرایند تثبیت نظام پساانقلابی وجود داشت. از زمانی که روحانیت قدرت را به‌دست گرفت، و حتی قبل از آن به شهادت خاطرات رهبران جمهوری اسلامی، نیروهای حاکم و اپوزیسیون در شرایط یکسانی قرار نداشتند. رادیو، تلویزیون، بخش بزرگی از مطبوعات در انحصار رژیم حاکم بود، ضمن آن‌که سرکوب و کشتار نیروهای مخالف نیز به شکل بارزی در تمام سطوح جامعه در جریان بود. در چنین شرایطی، نمی‌توان آمار شعارهای

شعارها؛ آینده‌ی تمام‌قد یا تصویر معوج؟

دیکته شده در بلندگوهای تبلیغاتی از سوی نیروهای حاکم را با شعارهای اپوزیسیون همسنگ دانست. اما قبل از انقلاب شرایط کاملاً متفاوت بود و بلندگوهای دولتی و نهادهای سرکوب در اختیار نیروهای مذهبی قرار نداشتند.

از سوی دیگر پناهی بدون در نظر گرفتن ماهیت لغزنده‌ی برخی از شعارها، و دسته‌بندی آنها در یک مقوله‌ی ثابت، ظرافت و چندگانگی شعارها را در نظر نمی‌گیرد. برای او رسیدن به عدد ۱۰۰ درصد بیش از هر چیز دیگری اهمیت داشته است، در حالی که در بسیاری از موارد، می‌توان و باید یک شعار را در دو یا سه دسته‌ی متفاوت قرار داد، کاری که مختاری به‌دقت انجام داده، بدون آنکه آن را پنهان سازد. نتیجه آن‌که با محبوس کردن یک شعار در یک مقوله، هدف اصلی که تجزیه و تحلیل رفتار مردم و گروه‌های سیاسی در طی انقلاب بوده است، کاملاً از یاد رفته است.

بنابراین دوستانی که فقط با مراجعه با آمار کسانی چون پناهی و بازرگان به تحلیل شعارهای انقلاب بهمن می‌پردازند، بدون در نظر گرفتن نیات سیاسی آنها در تهیه و تنظیم شعارها تصویر درستی از روند دگرگونی شعارهای انقلاب کسب نخواهند کرد.

## ۵

تدا اسکاچپول نامی بسیار آشنا در میان روشنفکران ایرانی است. او در بحبوحه‌ی انقلاب ایران کتاب معروف خود به نام «دولت‌ها و انقلاب‌های اجتماعی» را - که به‌طور اخص به بررسی انقلاب‌های بزرگ فرانسه، روسیه و چین می‌پردازد - منتشر کرد. وی ضمن مقایسه‌ی همه‌ی نظریات مختلف در مورد انقلاب‌ها، تمرکز خود را بر تشابهات آنها بدون در نظر گرفتن توضیحات گوناگون نظریه‌پردازان قرار داد. اسکاچپول از این طریق توانست چند تشابه مهم در میان انقلاب‌های بزرگ بیابد. اول، همه‌ی نظریات انقلاب از مارکس گرفته تا توکویل و دورکیم با وجود توضیحات مختلف بر این نکته تأکید دارند که نوسازی جامعه روند بسیار زجرآوری است و منجر به نارضایتی در جامعه می‌گردد. دوم، جنبشی که متکی بر یک سازماندهی قوی و ایدئولوژی معین است

می‌تواند با عزم راسخ خود نظم اجتماعی را مختل سازد. سوم، جنبش انقلابی پس از پیروزی انقلاب می‌تواند تمام برنامه‌های خود را به اجرا در آورند. اسکاچپول همه‌ی این نظرات را رد کرد. از نظر او مدرن‌سازی نمی‌تواند منجر به انقلاب شود. در مورد ایدئولوژی و اجرای برنامه‌های انقلابیون نیز او این توضیح ساده را ارائه کرد که تاریخ انقلاب‌ها را پیروزمندان انقلاب می‌نویسند. همه‌ی این انقلابیون اعم از لنین و مائو و کاسترو و غیره پس از پیروزی اعلام می‌کنند که از همان ابتدای انقلاب، مردم به تبعیت از برنامه‌ی اعلام‌شده‌ی آنان در انقلاب شرکت کرده‌اند و به تغییراتی که در جامعه صورت می‌گیرد از قبل رأی داده‌اند. بنابراین او چند انتقاد اساسی را مطرح می‌سازد:

اول، این که نظم اجتماعی موجود به رضایت یا موافقت اکثریت افراد جامعه بستگی دارد و نظام حاکم بایستی مشروعیت سیاسی داشته باشد تا بتواند به حکومت خود ادامه دهد استدلال نادرستی است. بسیاری از حکومت‌ها مشروعیت سیاسی ندارند اما به حکومت خود ادامه می‌دهند. اسکاچپول معتقد است که تکیه بر مشروعیت سیاسی باعث شده است که نسبت به قدرت سرکوب رژیم‌های حاکم کم‌توجهی شود.

دوم، تأکید بر عزم راسخ انقلابیون در برپایی انقلاب ما را دچار توهم در مورد علل انقلاب می‌سازد. از نظر وی، انقلاب را انقلابیون نمی‌سازند بلکه حاصل چیزی است که اتفاق می‌افتد. حکومت‌ها ابتدا متزلزل می‌شوند و بعد اکثر مردم وارد میدان می‌گردند. مهم این تزلزل اولیه‌ی حکومت است. حال باید به این پرسش جواب داد که چه اتفاقی در جامعه رخ می‌دهد که دولت نمی‌تواند قاطعانه تصمیم به سرکوب مردم بگیرد. او در این جا از جمله بر نقش مستقل دولت در جامعه تأکید دارد.

سوم، (مهم‌ترین نتیجه برای بحث حاضر): نتایج انقلاب را نیز انگیزه‌های اولیه‌ی انقلابیون تعیین نمی‌کند. این به معنی آن نیست که انقلابیون منافع یا انگیزه‌های معینی نداشته باشند بلکه تأکید او بر این نکته است که کشمکش بین انقلابیون، محدودیت‌های ساختاری داخلی، شرایط خارجی، همه‌ی این‌ها بر نتایج انقلاب تاثیرگذار هستند و از این رو نمی‌توان از قبل نتایج انقلاب را تعیین کرد. مقاصد اولیه‌ی انقلابیون در برخورد با شرایط سخت ساختاری موجود ممکن است که دچار تغییرات زیادی شوند.

اسکاچپول در عین حال چند پیشنهاد مشخص را مطرح می‌سازد:

اول، بایستی به عوامل غیر ارادی توجه کرد.

دوم، بایستی به روابط بین‌المللی دقت کرد.

سوم، «زمان جهانی تاریخی» را در نظر گرفت.

چهارم، استقلال نسبی دولت نسبت به طبقات حاکم را باید مد نظر قرار داد.

بنابراین از نظر اسکاچپول باید به عواملی توجه کرد که هم جامعه‌شناختی هستند و هم تاریخی. او پس از انقلاب ایران، بر لزوم تغییرات کوچکی در برخی از نظریات خود اعتراف کرد، از جمله این‌که ایدئولوژی در برخی از انقلاب‌ها نقش مهم‌تری ایفا می‌کند و از این‌رو از نظریات ساختارگرایی اولیه‌ی خود اندکی فاصله گرفت. اما نکته‌ی مهم در این‌جا تأکید بر این واقعیت است که قبل از پیروزی هر انقلاب، طبقات اجتماعی و نیروهای سیاسی متفاوتی بر علیه حکومت بسیج می‌شوند. پس از پیروزی، توازن نیروهای داخلی و بین‌المللی، ایدئولوژی و برنامه‌ی سیاسی نیروهای حاضر در حکومت جدید پی‌آمدهای انقلاب را معین می‌کند. پی‌آمدهای انقلاب در ارتباط با شعارهای انقلاب هستند اما بین این دو رابطه‌ی کاملاً مستقیمی وجود ندارد. از این‌رو فقط کافی نیست با تکیه بر پی‌آمدهای انقلاب حضور نیروهای متفاوت در دوران بسیج انقلاب را کتمان کرد، کاری که بازرگان کرد، و یا این‌که از برخی از شعارهای انقلاب، پی‌آمدهای بعدی انقلاب را از قبل محتوم دانست. بزرگ‌ترین مشکل انقلاب ایران آن بود که متحجرت‌ترین بخش شرکت‌کننده در انقلاب به دلایل مختلف، از جمله تشتت در نیروهای مخالف روحانیت، توانست هژمونی خود را کاملاً تثبیت کند.

پس از انقلاب بهمن، مسأله‌ی حجاب به مسأله‌ای مرکزی برای حکومت بدل شد. بنا به گفته‌ی بازرگان، تا قبل از سرنگونی رژیم سلطنتی نه از ولایت فقیه خبری بود، نه از صدور انقلاب و مرگ بر لیبرال و بی‌حجاب. بنا به تحقیقات پناهی، از میان ۳۵۹ شعار «مربوط به ارزش‌ها، اهداف و آرمان‌های فرهنگی انقلاب» در طی دو سال قبل و دو سال بعد از انقلاب فقط ۲۳ شعار یعنی ۶ درصد آنان مربوط به حجاب بود. باید توجه داشت که اکثر این شعارها پس از سرنگونی مطرح شدند. بنا به بررسی فریبا شایگان از مجموعه‌ی سخنرانی‌ها و نوشته‌های آیت‌الله خمینی، از مجموع ۲۹۱ موردی

که به طور تصادفی برای مقایسه با آمار پناهی انتخاب شده بود و خمینی در باره «اهداف، ایده‌ها و ارزش‌های فرهنگی انقلاب اسلامی» نظرات خود را به‌نوعی مطرح کرده بود، فقط یک مورد یعنی سدهم درصد به‌طور مشخص به مسأله‌ی حجاب اختصاص داشت. این به آن معنی نیست که مسأله حجاب برای روحانیت ارزشی نداشت- که بسیار داشت- و یکی از پایه‌های اصلی «ارزش‌های اسلامی» محسوب می‌شد. اما در ابتدای انقلاب و در شرایط بهتر توازن نیروها، امکان عقب‌نشینی در مورد آن وجود داشت.

## ۶

همان‌طور که گفته شد، چند رویکرد نادرست به مسأله‌ی شعارهای انقلاب دیده می‌شود. طرفداران کنونی جمهوری اسلامی که سعی دارند پی‌آمدهای انقلاب را کاملاً منطبق با خواسته‌ی مردم نشان دهند. از آن‌جا که آمار و واقعیات با این هدف کاملاً جور در نمی‌آیند، شعارهای قبل و بعد از انقلاب درهم آمیخته می‌شوند.

مهدی بازرگان در «انقلاب در دو حرکت» اگرچه وحدت مردم بر علیه شاه را می‌بیند، به حضور اقشار مختلف در انقلاب اذعان دارد، اما در نهایت نمی‌تواند درک کند که در پشت مخالفت «مردم» با شاه، خواسته‌های متفاوتی وجود داشت. در هر انقلاب و جنبشی پس از پیروزی انقلابیون، توازن نیروها در داخل و خارج، میزان اتحاد و همکاری اپوزیسیون جدید پس از پیروزی، امکانات اپوزیسیون تازه در بسیج مردم، استراتژی مناسب در برخورد این نیروها با یکدیگر و حکومت، تلاش برای یافتن شعارهای مناسب برای بسیج توده‌ای بر نتایج انقلاب تأثیر دارند. در کشور ما، اختلافات ایدئولوژیک نیروهای مخالف و منتقد جمهوری اسلامی یکی از مشکلات بود. این اختلاف نه فقط در میان لیبرال‌هایی چون بازرگان و مارکسیست‌هایی چون کیانوری وجود داشت بلکه تشتت در میان همه‌ی نیروهای منتقد کاملاً آشکار بود. بازرگان در کتاب خود نه فقط چپ‌ها را عامل همه‌ی بدبختی‌ها می‌داند، بلکه او به‌عنوان یک منتقد مذهبی حتی نقش مثبتی برای آیت‌الله شریعتمداری در مقابله با سیاست‌های حاکم نیز قائل نیست. اما، این اختلافات کتمان‌ناپذیر، مشکل اصلی اپوزیسیون نبود. عده‌ی زیادی عملاً در اپوزیسیون قرار داشتند، ولی خود را اپوزیسیون نمی‌دانستند. آنها خود

شعارها؛ آینده‌ی تمام‌قد یا تصویر معوج؟

را صاحب انقلاب تلقی می‌کردند و هیچ‌یک دیگری را به‌عنوان نیرویی سیاسی که در جامعه حضور داشته و خواهد داشت، و از این‌رو دارای حقوق معینی است، در نظر نمی‌گرفت.

در پاسخ به این پرسش که آیا انقلاب ایران به خواسته‌های خود رسید. برخی از خواسته‌ها مسلماً به‌اجرا درآمدند. از میان ۸۰۰ شعار مورد بررسی مختاری، ۴۰۰ شعار یعنی ۵۰ درصد ضد رژیم شاه بودند، از این میان ۲۸۰ شعار یعنی ۳۵٪ آنان فقط ضدشاه بودند. ۹۲ شعار یعنی در حدود ۱۲ درصد ضد امپریالیستی، ۱۶۰ شعار یعنی ۲۰ درصد شعارها حمایت از خمینی بود. در مجموع ۸۰ درصد شعارها (۶۴۰ شعار) جنبه‌ی فردگرایی داشتند. این‌ها شعارهایی بودند که بلافاصله به اجرا درآمدند، شاه رفت و خمینی آمد. رابطه با غرب محدود شد، جابه‌جایی طبقاتی در قشر حاکم ایجاد شد. ۸۶ شعار یعنی کمی بیش از ۱۰٪ شعارها مربوط به گروه‌های سیاسی بود که بسیاری از آن‌ها به اجرا در نیامدند، اما شعار جمهوری اسلامی که در هفته‌های آخر قبل از سرنگونی، به جمع شعارها پیوسته بود، بلافاصله به اجرا گذاشته شد. ولایت فقیه که در پیش‌نویس قانون اساسی مورد تأیید آیت‌الله خمینی نیز وجود نداشت، به مهم‌ترین اصل انقلاب اسلامی بدل گشت. روح شعارهای ضدشاه که قبل از هر چیز ضد دیکتاتوری بودند و خود را در شعار آزادی نشان می‌داد، نه فقط حاکمان جدید بلکه برخی از نیروهای چپ‌گرا نیز کاملاً به فراموشی سپرده بودند و استقلال وزن بیشتری یافت.

شعارها در بسیج مردم و کشاندن آنها به خیابان نقش بزرگی دارند. اما رابطه‌ی مستقیمی بین شعارهای یک جنبش و پی‌آمدهای آن وجود ندارد. این به معنی آن نیست که هر انقلابی بدون توجه به شعارهای اولیه‌ی خود می‌تواند ادعای پیروزی انقلاب را سر دهد. مسلماً بین این دو رابطه‌ای وجود دارد، اما باید به یاد آورد که از یک یا چند شعار نیز نمی‌توان به نتایج انقلاب رسید. نیروهای فاتح در صورت خمودگی اپوزیسیون، عدم مقاومت نهادهای مدنی و سیاسی می‌توانند ضمن اجرای برخی از شعارها، بسته به عوامل مختلف، تغییرات مهمی در جهت ایده‌های خود اعمال کنند. سیر انقلاب چه قبل از پیروزی و چه بعد از آن وابسته به بسیج نیروها، میزان حضور



مردم در خیابان، اتحاد نیروهای مترقی برای رسیدن به خواسته‌های مشترک و مشارکت فعال در سیر حوادث است. شعارهای مناسب یکی از اشکال چنین بسیجی است. معمولاً این شعارها را نه رهبران سیاسی بلکه نیروهای خوش‌ذوق دیگر درست می‌کنند. کنشگران و رهبران سیاسی اگر خود توان ساختن چنین شعارهایی را ندارند، بایستی حداقل، توانایی کشف آنها را داشته باشند.

چند شعار اصلی جنبش کنونی، نمونه‌ی بارز موفقیت در این عرصه است. باید به‌خاطر داشت که نیروهای سکولار در انقلاب بهمن هیچ‌گاه موفق به تألیف شعارهای ایجابی پرطرفدار نشدند. معروف‌ترین شعار آنها، «اتحاد، مبارزه، پیروزی» بود که مردم را دعوت به همبستگی می‌کرد. شعار «نان، مسکن، آزادی» هرگز برد زیادی نیافت. شعارهای سلبی چپ نیز تفاوت زیادی با شعارهای دیگر نیروها نداشت و در میان آنها گم شد. این شعارها، بیشترین برد را در فاز اولیه‌ی جنبش، زمانی که نیروها حول مبارزه ضد دیکتاتوری جمع می‌شدند داشت. در مراحل آخر، هنگامی که نیروهای سکولار، حتی آنهایی که رهبری آیت‌الله خمینی را نمی‌پذیرفتند، دیگر قافیه را به رقیب باخته بودند خمینی شعار جمهوری اسلامی را مطرح کرد.

در پایان باید گفت که شعارهای کنونی جنبش در مقایسه با انقلاب بهمن بسیار دموکراتیک‌تر هستند، و این بسیار امیدوارکننده و تحسین‌برانگیز است. اما نکته‌ی مهم دفاع از دستاوردها و پیشروی بیشتر مواضع در مراحل بعدی است.

## منابع

- محمد مختاری، ۱۳۵۸، بررسی شعارهای دوران قیام، کتاب جمعه شماره‌های ۲۰ و ۲۴ سعیده کشاورزی، ۱۴۰۱، شعار و نیروی شلاق‌وار آن، نقد اقتصاد سیاسی
- مریم قهرمانی، ۱۳۹۶، از پاییدن شهبانو تا زایاندن شاه، رادیو زمانه
- محمد رهبر، ۱۳۹۵، شعارهایی که انقلاب ایران را ساخت، بی‌بی‌سی فارسی
- محمد حسین پناهی، ۱۳۹۱، جامعه‌شناسی شعارهای انقلاب اسلامی ایران، نشر علم

شعارها؛ آینه‌ی تمام‌قد یا تصویر معوج؟

مهدی بازرگان، ۱۳۶۳، انقلاب ایران در دو حرکت

فریبا شایگان، ۱۳۸۱، بررسی اهداف، ایده‌آل‌ها و ارزش‌های انقلاب اسلامی، فصلنامه علوم اجتماعی شماره ۲۰ سال ۱۳۸۱

آصف بیات، ۱۳۹۰، زندگی همچون سیاست، ترجمه فاطمه صادقی

رضا جاسکی، ۱۳۹۸، در جستجوی شاعر ناشناخته؟ اخبار روز

رضا جاسکی، ۱۳۹۸، تأملی بر شعارهای هجوآمیز، اخبار روز

Elliott Cola, 2013, In Praise of insult, Review of Middle east studies, summer 2013

Jan Mieszkowski, 2016, What's in a slogan? Mediations

Lars Lie, 2017, Biography of a slogan, Socialist Project